
تحلیلی بر بحران هسته‌ای هند و پاکستان

و تأثیرات آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران

آنچه در پی می‌آید، خلاصه‌ای از سمینار آقای دکتر سسگرخانی در پژوهشکده علوم دفاعی است که پس از بازبینی و اصلاحات لازم، به صورت نوشتاری ارائه می‌گردد.

در این گفتار، سعی بر آن است که موضوع بحران هسته‌ای شبه قاره هند، در چارچوب رژیم‌های بین‌المللی امنیتی مورد مطالعه قرارگیرد و سپس نظریه موجود در این خصوص، بررسی و تجزیه و تحلیل شود. هسته اصلی بحث مورد نظر ما در اینجاست: موازنه قدرت و موازنه امتیاز در چارچوب رژیم‌های بین‌المللی امنیت.

رژیم‌های بین‌المللی امنیت در روابط بین‌الملل به این ترتیب تعریف شده است: "مجموعه‌ای از قواعد، هنجارها، اصول و رویه‌های تصمیم‌گیری که از طریق آنها، توقعات بازیگران پیرامون مسئله‌ای خاص، با هم تلاقی پیدا می‌کند و یا اجابت می‌شود." این تعریف کلی از رژیم‌ها را کرسنر ارائه داده است. در مقابل، تعریف دیگری هم از رژیم‌های امنیتی وجود دارد، مبنی بر اینکه رژیم‌های امنیتی را به عنوان آن دسته از اصول، قواعد، هنجارها و رویه‌های تصمیم‌گیری معنی می‌کنند که دولت‌ها به موجب آنها، از خود خوشتنداری نشان می‌دهند.

از دیدگاه نظری، مکاتب مختلفی در مورد امنیت مطرح شده است. یکی از اینها

مکتب ساختارگرایان است. آنها معتقد نیستند رژیم امنیت از قدرت جداست، بلکه بر آنند که رژیمهای امنیت کاملاً وابسته به قدرتها هستند، مانند والتز. وی اظهار می‌دارد: "نظام بین‌الملل، نظامی است که تمام اعضای آن، در صدد ازدیاد قدرت هستند و یک عضو نمی‌تواند قدرتش را افزایش دهد و بر سیستم چیره شود، زیرا سایر اعضا نیز به این کار می‌بادرت می‌ورزند و در نتیجه ناکام می‌شوند. ناکام شدن اعضا در مقابل سیستم، به علت وجود نظم خودگردان سیستم است."

از طرف دیگر، در تحلیلهای کاپلان، این مسئله دیده نمی‌شود، آنجا که اظهار می‌دارد: "قدرت خود را افزایش بده، اما سعی کن به جای جنگیدن، مذاکره کنی". بعد در قاعده دیگری، عکس این موضوع را بیان می‌دارد: "اگر قدرت خود را افزایش نمی‌دهی، پس بجنگی."

وی قواعدی را برای دولتها نوشته که به آنها رژیم می‌گویند. این قواعد، هم تلویحی است، هم تصریحی. از دیدگاه ساختارگرایانی مانند والتز، دولتها از سه ویژگی برخوردارند: الف) همه در هرج و مرج زندگی می‌کنند، یعنی اصل حاکم، هرج و مرج است؛ ب) توزیع قدرت، نابرابر است؛ ج) توزیع وظایف برای همه یکسان است.

در این تحلیل، والتز اشاره می‌کند که از کلیه خصوصیات ویژه هر کشور، صرف نظر می‌کنیم؛ اینکه یک کشور، انقلابی است یا نه، دموکراتیک است یا نه و ... اهمیتی ندارد، آنچه که به جای می‌ماند "تصویر موضعی" یک دولت است.

هدلی بال، بر اساس همین تحلیل، اما با نتیجه‌ای متفاوت، به جامعه جهانی می‌نگرد؛ وی در کتاب "جامعه آنارشیک" می‌گوید دولتها در یک جامعه جهانی زندگی می‌کنند و مجموعه‌ای از قواعد واحد بر آنها ساری و جاری است، ولی رأی هر دولت در جامعه جهانی، به این قاعده بستگی دارد: "رأی و تصمیم هر کدام از شما، بستگی به جایگاهی دارد که در نظام بین‌الملل دارید."

همه نظریه پردازان، یک اصل را قبول دارند و آن تحمیلی بودن رژیمهاست. معتقدند که همه رژیمها، تحمیلی هستند، حتی قراردادها را نیز تحمیلی می‌دانند (تعداد کمی از پیروان گروسیوس، معتقدند که این قواعد و مقررات "مذاکره‌ای" است و یا اینکه تعداد کمی از این رژیمها مبتنی بر وفاق و رضایت داوطلبانه است). این تحمیل، البته یا در اثر

جنگ یا تهدید و یا تحریم یا مذاکره است. در اینجا نقش قدرت را مطرح می‌کنند. هابس جمله‌ای دارد و آن اینکه: در تمام زمانها پادشاهان و آنهایی که تکیه بر اصل حاکمیت دارند، مانند گلا دیاتورها در حسادت دائمی بسر می‌برند. تفنگهایشان را روی همسایه‌هایشان نشانه می‌گیرند، چشمهایشان را به آنها می‌دوزند و جاسوسان خود را متوجه همسایگان می‌کنند و بالاخره توپهایشان را به سمت مرزها نشانه می‌روند. پس می‌گوید: در طول تاریخ، تازمانی که سیستم، سیستم دولتی محوری است، این وضع ادامه خواهد داشت.

رنالیستها معمولاً برآنند که یک سلسله از رژیمها، در اثر نظریه‌های بازدارندگی و قدرت ایجاد شده است. یک سلسله از رژیمها در نظام بین‌الملل به صورت کنسرت بوده است؛ مانند کنسرت اروپا، یا کنسرتی که در سال ۱۹۷۲ آمریکائیان در مورد شوروی و چین مطرح کردند و بالاخره کنسرت جدیدی که هم‌اکنون در حال شکل‌گیری است. در تمام اینها، یک نظریه وجود دارد و آن هم نامعلوم بودن آینده و اصل بلامتکلیفی و ترس است. این کنسرتها به خاطر ترس و نامعلوم بودن آینده و به خاطر وحشت از جنگ ایجاد شده‌اند، اتحادیه‌های نظامی هم به همین ترتیب.

در حال حاضر مسئله‌ای که بین هندو پاکستان وجود دارد، مسئله پیش‌بینی خطر است، به این دلیل است که هر دو کشور در پی دستیابی به سلاحهای هسته‌ای هستند. موضوعی را که در ابتدای بحث مطرح کردیم. یعنی موازنه قدرت و موازنه امتیازات، هر دو به این مسئله مربوط می‌شود؛ هر دو در پی کسب موازنه قدرت هستند. موازنه قدرت را در نظام بین‌الملل باید از دو بعد کمی و کیفی مورد مطالعه قرار داد. نظریه‌های مختلفی راجع به این مسئله ارائه شده است.

باترفیلد براساس نگرش نیوتونی می‌گوید اگر جرم کره زمین زیاد شود، کره ماه سقوط می‌کند و با سقوط کره ماه، موازنه بین سایر کرات دیگر نیز به هم می‌خورد و در نتیجه، کل نظم منظومه شمسی به هم می‌خورد، لذا برای برقراری تعادل، یا باید فاصله را زیاد کنیم یا جرم را. باترفیلد مثال می‌زند که اگر قدرت فرانسه زیاد شود، همسایگان خود را خواهد بلعید، او این تحلیل را در مقاله معروف خود، به نام "موازنه قدرت" ارائه می‌دهد. پس از مدتها بحث در مورد بعد کمی به شکل ارائه آمار و مسایل مربوط به آن،

نویسندگان دیگری، بعد کیفی را هم در قدرت مطرح کردند. یعنی گفتند اگر مطابق این تحلیل پیش برویم باید داشته باشیم :

$A > B > C$ و در نتیجه به صورت جبری نشان می‌دهیم که $A > C$. این یک تحلیل کمی از موازنه قدرت است. امام‌ورگنتا، در مخالفت با نظریه کمی می‌گوید: "برای قدرت، قدرت را نباید اندازه گرفت، قدرت باید تجربه بشود." باید دید که قدرت در گذشته چگونه تجربه شده است، لذا بعد کیفی را مطرح می‌کند. او می‌گوید ممکن است $A > B > C$ باشد ولی $A < C$ باشد. پس قدرت کاملاً کمی نیست، بلکه کیفی هم هست.

از این دیدگاه، نظریه پرداز دیگری به نام کیلیز، از همین تجربه‌ها استفاده می‌کند و می‌گوید انسانها از زمانی که از خواب بیدار می‌شوند تا زمانی که دوباره بخوابند، دائماً در حال پیش بینی هستند؛ کجا غذا بخوریم؛ اتومبیل را کجا پارک کنیم؛ و... وی معتقد است انسانها همواره در حال پیش بینی هستند؛ پیش بینی خطرات، برنامه‌ها، خویبها و... وی در نظریه دوم می‌گوید: تمام این پیش‌بینیها براساس گذشته‌ها انجام می‌شود. مانند پیش‌بینی امروز بر اساس مرور اعمال گذشته و روزهای قبل.

در نظریه بعدی می‌گوید: پیش‌بینیها با هم فرق دارد، حتی دوقلوهایی که در یک رحم بوده‌اند، چون تجربه‌هایشان متفاوت است، لذا پیش بینی آنها نیز با هم تفاوت دارد.

از این رو، پیش‌بینیهای دو بازیگر هندو پاکستان نیز می‌تواند از هم متفاوت باشد، ولی درعین حال، هر دو در یک احساس مشترکند و آن هم "ترس" است، ترس هر دو از آینده؛ اما چرا ترس؟ زیرا در باره مسئله امنیت، تا زمانی که در نظام بین‌الملل، امنیت عمومی، یعنی رژیم امنیت دسته‌جمعی شکل نگرفته است، این دو کشور حق دارند به هم مظنون باشند و حق دارند که به دنبال یک سیستم خودیاری باشند و روی پای خود بایستند. تحلیلی که هر دو از هم دارند، در درجه اول مبتنی بر ترس است، و در درجه دوم اگر بحث موازنه قدرت را کنار بگذاریم، هر دو، بحث موازنه امتیاز برایشان وجود دارد.

موازنه امتیاز چیست؟ این موازنه در تمام رژیمها وجود دارد. مثلاً مشاهده می‌کنیم که در بحث رژیمهای اقتصادی و امنیتی نیز اصل مقابله به مثل وجود دارد؛ مقابله به مثل، نه تنها در مورد تلافی، بلکه مقابله به مثل در مورد امتیازات. یعنی اقدامی برای پاسخگویی مثبت یا انکار امتیازات. مثلاً در رژیمهای مختلف، از جمله در رژیم پولی و رژیم تجاری،

اصل مقابله به مثل وجود دارد و پیش بینی می‌شود که اگر کشوری اقدامی به عمل آورد که آن اقدام تجارت کشور دیگری را تحت تأثیر قرار دهد، در نتیجه کشور متأثر، حق دارد اقدامی را به عمل آورد که به آن "اثر برابر" گویند تا بتواند امتیازات را موازنه کند. یعنی هر دو کشور نه تنها به دنبال موازنه قدرت هستند، بلکه در پی موازنه امتیازات هم هستند. آنها این امتیازات را باید از چه مرجعی بگیرند؟ از نظام بین‌الملل. اما به چه طریق می‌توانند موضع خود را بالاتر ببرند؟ یعنی در همان جامعه بین‌المللی که بسیاری از ایده‌آلیستها به آن معتقدند، تحرک اجتماعی چگونه صورت تحقق می‌پذیرد؟ هندو پاکستان با این آزمایش، به نوعی تحرک اجتماعی در صحنه بین‌المللی دست زده‌اند؛ توانسته‌اند از ماده ۲ NPT خود را به ماده ۱ انتقال دهند. ماده ۱ NPT می‌گوید: کشورهای دارنده سلاح هسته‌ای متعهد می‌شوند که هیچ‌گونه سلاح هسته‌ای را در اختیار کشورهای فاقد این گونه سلاح قرار ندهند، آنها را تشویق نکنند و اطلاعات لازم را به آنان انتقال ندهند.

ماده ۲ می‌گوید: کشورهای فاقد سلاح هسته‌ای متعهد می‌شوند که چنین سلاحهایی را دریافت نکنند، به تولید آنها دست نیازند و اطلاعات مربوطه را دریافت ندارند. معاهده‌ای که ماده ۱ و ۲ را مقرر می‌دارد، دقیقاً یک رژیم تحمیلی است؛ یعنی جامعه بین‌المللی را به دو قطب و دو طبقه تقسیم می‌کند: طبقه داراها و طبقه ندارها. هند و پاکستان با انجام این آزمایشها، طبقه خود را عوض کردند و از طبقه ندارها به طبقه داراها پیوستند. رژیمی که در اوج قدرت آمریکا تحمیل شده، رژیمی است که از ابتدا براساس تبعیض بنا شده است. یعنی اتم براساس تبعیض بنا شد. از زمانی که آمریکاییان به اتم دست پیدا کردند، در صدد بودند که اتم را منحصر به کشور خود سازند و سازمان بین‌المللی انرژی اتمی را ایجاد کردند. منتهی، پس از انجام آزمایش اتمی شوروی، و ورود شوک غیرمنتظره پس از آن به آمریکا، این کشور در برنامه خود، شکست خورد. آمریکاییان بعداً، برای آنکه مطابق طرحهای مارشال و نظام برتون وودز، بتوانند به اروپاییان کمک کنند، "یورواتم" را به وجود آورند؛ اتم برای اروپا.

از آنجا بود که نطفه تبعیض گذاشته شد؛ گرچه خود NPT نیز دارای تبعیضهای زیادی است. در نتیجه اروپا، اتم را به دست آورد و در مقابل، شوروی هم در طی جنگ سرد،

اتم را در اختیار چین گذاشت و چین نیز آن را به پاکستان انتقال داد. ضمن اینکه باید گفت پاکستان اطلاعات مورد نیاز را علاوه بر چین، از آمریکائیا دریافت می‌داشت. چون یکی از شرایطی که رژیم امنیت را بیان می‌دارد، آن است که قدرتهای بزرگ باید دستیابی کشورهای دیگر به تکنولوژی هسته‌ای را تأیید کنند، یعنی نمی‌توان گفت که هندو پاکستان، بدون چراغ سبز قدرتهای بزرگ، به اتم دست یافته‌اند.

ماده دیگری که مورد نظر است، ماده چهارم NPT است. این ماده، به استفاده از اتم در مطالعات صلح‌آمیز و به کارگیری آن در مقاصد صلح‌جویانه، اختصاص یافته است. این ماده هرگز اجرا نشده است؛ مثلاً به عنوان مختلف دولت ایران را تحت فشار قرار می‌دهند تا او را از دستیابی به اتم، حتی برای مقاصد صلح‌جویانه بازدارند.

ماده دیگر NPT که به عنوان رژیم امنیت محسوب می‌شود، ماده ششم است. این ماده پیش‌بینی می‌کند که تمام طرفهای معاهده ملزم هستند که دست از مسابقه تسلیحات هسته‌ای بردارند و در اولین فرصت، ضمن انعقاد معاهده‌ای دیگر، به طرف خلع سلاح کامل پیش بروند. این ماده هرگز مورد توجه و رعایت قدرتهای بزرگ قرار نگرفته است اما مواد یک و دو آن، بشدت در مورد برخی از کشورها اجرا می‌شود.

این است که گفته می‌شود در رژیمها تبعیض وجود دارد. رژیمها، در درجه اول برای حفظ منافع ایجادکنندگان رژیم پدید آمده و در درجه دوم، تبدیل به کالایی همگانی گردیده است. اما مشاهده می‌شود که در بحث امنیت، کالاهای همگانی، رنگ و زیبایی کالای اقتصادی را ندارند. کالاهای همگانی اقتصادی، مثل صندوق بین‌المللی پول و گات، به عنوان کالاهایی هستند که آمریکائیان ایجاد کردند؛ اگر در گذشته از صندوق بین‌المللی پول، کشورهای صنعتی استفاده می‌کردند، در حال حاضر کشورهای جهان سوم هم از آن وام می‌گیرند، اما بحث امنیتی به این ترتیب نیست. در بحث امنیت حساسیتها بیشتر است. به عنوان مثال، آمریکا به دشمن خود شوروی، گندم می‌فروشد ولی فانتوم در اختیار او نمی‌گذارد، چرا که انسان به دشمن خود اسلحه نمی‌فروشد.

ماده دیگری که مورد نظر است، ماده دهم NPT است. این ماده را بیشتر در مورد ایران مطرح می‌کنیم. در حال حاضر آزمایشهایی انجام گرفته است که به هر حال اگر مطابق مکتب رئالیسم به آنها نگاه کنیم با نگاه مکتب ایده‌آلیسم تفاوت دارد.

کسانی که تا اندازه‌ای دیده‌های جهان‌ستایی دارند و آزمایش اتمی پاکستان را به عنوان پدیده‌ای آینده‌آل می‌انگارند، معتقدند که این بمب، یک بمب اسلامی است و به هر حال، مسلمانان هم بمبی در اختیار دارند که سایر کشورهای اسلامی هم می‌توانند با قرض گرفتن آن، علیه کشور اسرائیل قدرت بازدارندگی داشته باشند.

این موضوع نه تنها از لحاظ نظری مردود است، بلکه سفیر پاکستان در ایران نیز در مصاحبه‌ای آن را مردود شمرده و اصرار داشته است که این، یک بمب اسلامی نیست. او با این اظهار نظر قصد دارد به اسرائیل و آمریکا پیام بدهد که از این نظر، مسئله امن است و این بمب، علیه اسرائیل به کار نخواهد رفت. چرا که این رژیم با چراغ سبز آمریکائیا ایجاد شده است.

بحث دیگر اینکه ما نمی‌توانیم به امید همسایه گرسنه بخوابیم. رئالیسم معتقد است که اگر امنیت همسایه شما بالا برود، امنیت کشور دیگر پایین می‌آید. با توجه به تبعیضهایی که وجود دارد ما نمی‌توانیم بگوییم چرا پاکستان به انجام این آزمایش مبادرت کرده است. زیرا با استناد به مواد یک، دو، چهار و شش مطرح کردیم که در این رژیم امنیتی تبعیض وجود دارد. چون تبعیض وجود دارد، آن منطق نابرابری که نویسندگانی مانند جوزف نای سعی در توجیه آن دارند، برای کشوری که اصل حاکمیت را بالاترین اصل می‌داند، قابل توجیه نیست. در نظام اقتصادی، اصل حقوق مالکانه، اصل مهمی است ولی در نظام بین‌المللی از لحاظ سیاست بین‌الملل، اصل حاکمیت، اهمیت بالاتری دارد.

جوزف نای چنین توجیه می‌کند که کشورها به NPT و CTBT خواهند پیوست و استدلالش هم این است که "نابرابری منظم بهتر از هرج و مرج است". اما این امر تازمانی احتمال بقا دارد که امنیت تأمین شود؛ امنیت از طریق یک رژیم امنیت دسته‌جمعی. یعنی سیستمی که حمله به ایران از سوی عراق را، حمله به تمام اعضای سازمان ملل تلقی کند و جامعه بین‌المللی بر این اساس واکنش نشان بدهد و امنیت ایران را تأمین کند؛ امری که هرگز صورت واقعیت به خود نگرفت. در نتیجه باید بر آن بود که رژیم امنیت دسته‌جمعی، رژیم ضعیفی است که تنها هنگام حمله عراق به کویت بروز یافت و با اتکاء به دکترین "همه در مقابل یکی" علیه عراق به کار گرفته شد.

در برابر آزمایش هسته‌ای پاکستان، ما نمی‌توانیم دست به اعتراض بزنیم، زیرا آن کشور مطابق با اصل حاکمیت خود به انجام این کار مبادرت کرده‌است. چرا که معتقد است NPT تبعیض‌آمیز است. رژیم امنیت در نهایت باید برابری را تضمین کند، در حالی که NPT، با استناد به مواد یک، دو و چهار و شش آن، یک رژیم تبعیض‌آمیز را تحمیل می‌کند. به هر حال، آنان با استناد به همان رژیم امنیت و با اتکاء به نظام خودیاری، آزمایش اتمی انجام دادند. البته ما می‌توانیم از بعد حقوقی بپرسیم که چرا این آزمایشها در نزدیکی مرزهای ما انجام گرفته و تا چه اندازه برای محیط زیست، ایجاد آلودگی کرده‌است.

در اینجا لازم است یادآوری کنم که من از سالهای پیش، با پیوستن ایران به NPT، بویژه تمدید نامحدود، آن مخالف بوده‌ام و معتقدم که پیوستن ما به CTBT از لحاظ امنیتی به صلاح کشور ما نبوده‌است، این نظر شخصی بنده است که شاید دیدگاه درستی نباشد، ولی در حال حاضر آنچه که در پیش رو داریم، بحث اشاعه سلاحهای هسته‌ای است. این مطلب ثابت شده است و تمام نظریه پردازان متفق القولند که رژیمهای امنیت، خصوصاً NPT و CTBT با توجه به تبعیضهای مندرج در آنها، موفق نخواهند بود؛ یعنی سلاحهای هسته‌ای اشاعه خواهند یافت. اما فعلاً بحث بر سر اشاعه سلاحهای هسته‌ای - که تمامی نظریه پردازان آن را مسلم فرض می‌کنند - نیست، بلکه بحث، همچنان که بین والتز و سیگان مطرح شد، آن است که آیا اشاعه سلاحهای هسته‌ای موجب ثبات نظام بین‌الملل می‌شود یا خیر.

سیگان معتقد است که چون سلاحهای هسته‌ای اشاعه پیدا می‌کند، نظام بین‌الملل بی‌ثبات خواهد شد، در حالی که والتز اظهار می‌دارد این سلاحها ضرورتاً موجب بی‌ثباتی نمی‌شوند بلکه می‌توانند ایجاد بازدارندگی کنند. بنابراین، بحث بر سر چگونگی ثبات سیستم است و نه تکثیر و یا عدم تکثیر سلاحهای هسته‌ای.

به طور کلی، اگر رژیم کنترل تسلیحات بخواهد در منطقه ایجاد شود، باید پس از مسابقه تسلیحاتی باشد، زیرا هرگز قوانین کنترل تسلیحات را از ابتدا نمی‌نویسند. اگر رویه آمریکا و شوروی بررسی شود، مشاهده می‌گردد که ابتدا مسابقه تسلیحاتی انجام گرفت، سپس بازدارندگی به وقوع پیوست، آن گاه به این نتیجه رسیدند که به اقدامات

اعتمادسازی و ایجاد امنیت (CSBMS) نیاز دارند، چرا که خطاهای انسانی وجود دارد. احتمال وقوع اشتباه خطرناک یکی از طرفین، موجب ایجاد ارتباط خط سرخ و نهایتاً سایر تلاشهای کنترل تسلیحات گردید.

لذا تا آنجا که به ایران مربوط می‌شود، ما مسلم می‌دانیم که این سلاحها در دنیا تکثیر خواهد شد؛ چرا که در حال حاضر در مرزهای ما تکثیر شده است و مرزهای ما در معرض [تهدید] سلاحهای اتمی قرار دارد. اگر ایران سلاح هسته‌ای دارد، هم اکنون بهترین موقع و مناسبترین زمان آزمایش است و اگر سلاح هسته‌ای ندارد باید به موجب ماده ۱۰ NPT، از این پیمان خارج شود.

ماده ۱۰ می‌گوید: هریک از اعضای این معاهده می‌تواند در پی وقایع فوق‌العاده و خطرناک برای منافع ملی حیاتی و امنیتی کشورش، از این معاهده خارج شود. البته نمی‌خواهم بگویم در حال حاضر خارج شویم، بلکه معتقدم که بعد از مورد مطالعه قرارداد و بررسیهای لازم و در صورت داشتن سلاح، آزمایش را انجام دهیم، البته تا زمانی که CTBT جانپفته است. CTBT را ایران امضا کرده است و اگر جا بیفتد، شش مکانیزم دارد به علاوه یک مکانیزم ابزار ملی، که همگی، ایران را محدود خواهند کرد. از شش مکانیزم مزبور، آنکه مربوط به دریا می‌شود به کنار، بقیه که مربوط به لرزه‌نگاری است، در تهران و مسجد سلیمان کار گذاشته خواهند شد و همراه با ابزار ملی، طفره‌روی از همکاری را با مشکل روبرو می‌سازند. و آنچه که در ادبیات روابط بین‌الملل به نام Cheating معروف است صورت نخواهد گرفت.

به نظر من امضای تمدید نامحدود، اشتباه بوده است و اصرار ایران به پیوستن اسرائیل به این قبیل معاهدات نیز به دلیل عدم شناسایی آن کشور اشتباه محض است؛ یعنی از یک طرف، عدم شناسایی و از طرف دیگر، اصرار به پیوستن اسرائیل به CTBT. به هر حال، این امضا کاری اشتباه بود، زیرا موازنه امتیازات را ملاحظه نکرده‌ایم. شاید موازنه قدرت را رعایت کرده باشیم، اما ایران با الحاق به این معاهدات، قدرت را در قدرت اتمی ندیده، بلکه آن را در رشد و توسعه اقتصادی ملاحظه کرده است و به نظر مشاوران، صلاح کشور نبوده است که به دنبال موازنه قدرت بروند. شاید، نه مسئولین، بلکه حقوقدانانی که ایران را به سمت امضای نامحدود NPT و CTBT سوق داده‌اند به

موازنه قدرت معتقد نبودند، اما لازم بود که موازنه امتیازات را در نظر می گرفتند. دارندگان سلاحهای اتمی، خصوصاً آمریکا، نه تنها به ایران امتیاز ندادند، بلکه حتی حاضر نشدند نام ایران را از فهرست کشورهای تروریست حذف کنند و تحریمها را از میان بردارند. تحریمهای داماتو از سقف ۴۰ میلیون دلار به ۲۰ میلیون دلار محدودیت پیدا کرد و دامنه تحریمها شدیدتر شد و ما از این بابت امتیاز نگرفتیم در حالی که هندو پاکستان، امتیاز گرفتند و توانستند از طبقه ندارها به طبقه دارها پیوندند. به هر حال، عواقب نداشتن اتم را در گذشته دیدیم و در آینده هم، آنچه که مسلم است، اگر اقدام به مطالعات لازم نکنیم، متضرر خواهیم شد.

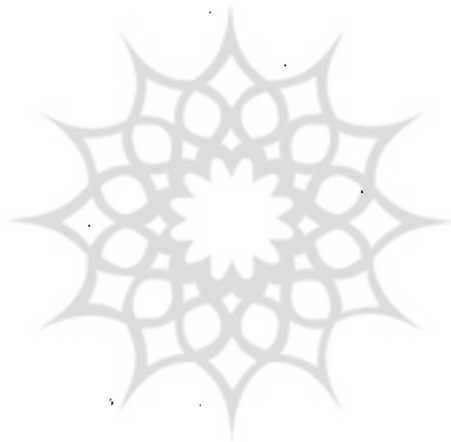
پیتر پرت می گوید هر عصری اسلحه خودش را دارد و هر اسلحه ای هم استراتژی و بازدارندگی خودش را، تمام سلاحها در گذشته به کار رفتند و روز به روز مخربتر شدند؛ چرا؟ برای اینکه بتوانند بازدارندگی را حفظ کنند، مسئله، مسئله وحشت است. یعنی بعد روانی دارد، نه تخریبی.

کلوزویتس در جایی گفته است: روحیه، تیغه بران شمشیر است و قدرت نظامی، دسته چوبین آن. در اینجا مراد از بازدارندگی سلاحهای استراتژیک آن است که این گونه سلاحها غافلگیر کننده اند، بعد روانی دارند و می توانند دشمن را بدون آنکه بتواند فرصت آن را داشته باشد که خود را با شرایط وخیم پیش آمده، وفق دهد، وادار به تسلیم کند. موشکهایی که آلمانیها به انگلستان می زدند، فقط ایجاد ترور و وحشت می کرد و قدرت تخریبی چندانی نداشت. موشکهایی که عراقیها به تهران می زدند هم به همین نحو بود، اوایل ایجاد وحشت می کرد ولی بعد وارد مرحله "وفق دادن تدریجی با بدتر شدن شرایط" شد، بنابراین، آن حالت بازدارندگی از بین رفت.

آنچه را که هندو پاکستان در کنار بعد موازنه قدرت به دست آوردند، امتیاز بوده است. امتیازها به گونه ای است که بتوانند در جامعه ملل آینده، از طبقه ندارها به طبقه دارها بروند و پله ای باشد تا بتوانند در شورای امنیت، حق و تو داشته باشند. شورای امنیت آینده، حتماً دارای ساختار متفاوتی خواهد بود. اگر آلمان و ژاپن از طریق اقتصادی خواستار عضویت در شورای امنیت هستند، داوطلبان آینده عضویت دائم شورای امنیت کسانی هستند که اگر از لحاظ اقتصادی نمی توانند قطبی باشند، می خواهند از

لحاظ اتمی حرفی برای گفتن داشته باشند. لذا اگر همچنانکه برخی پیشنهاد کرده‌اند، حق و تو بتدریج از بین برود، این پیشنهاد هم دقیقاً مانند همان خلع سلاح کامل پیش بینی شده در ماده ۶ NPT است که هرگز اجرا نشده است. برای از بین بردن حق و تو پیشنهادهای مختلف ارائه می‌شود. البته وضع به گونه‌ای نیست که پیشنهادها عملی نباشد، بلکه مسئله آن است که رژیمها را قدرتها می‌نویسند. یکی از راه‌حلهای عملی برای این امر، شرط گذاشتن برای استفاده از حق و تو است، یعنی مثلاً دارندگان حق و تو هر پنج سال فقط دوبار از این حق استفاده کنند و بتدریج تشویق شوند که از این حق استفاده نکنند. در مقابل این نظر، برخی معتقدند که اعضای دارای حق و تو زیاد شوند. هدف هندو پاکستان این بود که به هر بهانه‌ای، ولو با دشمن انگاشتن یکدیگر، این تحرک اجتماعی را برای خود ایجاد کنند. و حتی ممکن است این دو، هرگز سلاح هسته‌ای را علیه یکدیگر به کار نبرند بلکه آن را علیه کشورهای ثالث استفاده کنند. ولی مطابق رئالیسم، دشمن می‌تراشند تا توسعه دهند. گفته شده است اگر شما می‌خواهید کسی را از بین ببرید، دشمنش را از بین ببرید. اگر دشمن هند را از بین ببرید، وجود ارتش لزومی نخواهد داشت. بیشتر رژیمها، آنهایی هستند که در آستانه جنگ تشکیل شده‌اند، یعنی تهدید، باعث شده است تا رژیم امنیت ایجاد شود. لذا وجود چنین دشمنی، برای تحرک اجتماعی آن دو کشور بسیار خوب است؛ تحرک اجتماعی در نظام بین‌الملل، حتی با معیارهای هدلی بال.

اما آنچه که برای ما باقی می‌ماند آن است که منطقه ما، منطقه بسیار حساسی است؛ زیرا آزمایش اتمی در نزدیکی مرزهای ما انجام پذیرفته است و افغانستان نیز بسیار آسیب پذیر است و هم اکنون به سمتی می‌رود که جز تجزیه، سرنوشت دیگری ندارد. ما در کنار قدرتهای هسته‌ای، چاره‌ای نداریم جز اینکه به فکر سیستم خودیاری باشیم. رژیمهای بین‌المللی، در بعد رژیمهای امنیتی بسیار آسیب پذیر هستند، لذا ما باید قواعد رژیم امنیتی خودمان را خود بنویسیم.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی